

قدرت در سه فصل زنان تهرانی

بررسی و نقد کتاب "زن و قدرت"



یکی از موضوعات مورد توجه مردم‌شناسی جنسیت، ارتباط میان جنسیت و قدرت است. مردم‌شناسی جنسیت در ایران نیز آثار قابل توجهی را درباره موضوع مزبور دربردارد و کتاب *زن و قدرت* اثر پردیس قندھاری نیز از این شمار است. این کتاب به موضوع قدرت و تحول مفهومی و کارکردی آن در یک خانواده تهرانی و چرخه فامیلی توجه می‌کند. این موضوع در سه نسل: مادرشوهر، عروس - نوه بر اساس روش مصاحبه و تحلیل محتوایی متن مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش عمده از انتیبات مونوگرافیک مورد مطالعه در این کتاب به نیت و تحلیل نیاپندایی بازمی‌گردد که در نتیجه همزیستی یا تقابل سنت و مدرنیته، الگوهای فرهنگی متفاوتی را در خانواده موجب می‌شود.

این نشست با حضور فاطمه صادقی عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کریم فیروزه مهاجر، مترجم مباحث جنسیت و انسانه کمالی عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا (س)، علیرضا حسن‌زاده، عضو هیئت علمی پژوهشکده مردم‌شناسی و خانم پردیس قندھاری مؤلف کتاب در تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۱۸ در پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری برگزار شده است.

صادقی: نکته اول این که به نظر می‌رسد در این کتاب، تعریف قدرت همان تعریف یوزینویستی آن است. در واقع منظور من از تعریف یوزینویستی قدرت همان تعریفی است که در سالهای شصت، هفتاد توسط علمایی چون پارسونز تحت تأثیر وبر صورت می‌گرفته است. اندیشمندان برای قدرت گونه‌های از عاملیت و کارگزاری را قائل هستند همان تعریفی که وبر برای قدرت دارد. توانایی تأثیرگذاری بخشی از آنها بر بخشی دیگر. حال این توانایی تأثیرگذاری می‌تواند به صورت جمعی باشد و یا به صورت فردی. این در واقع تعریفی است که امروزه در علم شیاست اصطلاحاً به نظریه کشمکش معروف است و ما از قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم در واقع با این تعریف سر و کار داریم. تعریفی که در آن قدرت، اعمال اراده آگاهانه افراد بر دیگران در جهت

افتاح آنها برای انجام کاری است که مورد توجه و توجه طرف اول است. به نظر می‌رسد که در این کتاب همان طور که خود نیز اشاره کرده‌اند، تعریف از عاملیت و کارگزاری دقیق و بی‌گشایی مطرح است و در واقع بزرگ‌ترین نقد من به کتاب همین است. چون به نظر می‌رسد این تعریف در درون یک مجموعه مسائل دیگر هم هست که اغلب نادیده می‌ماند. به هر حال در این کارگزاری قدرت، مسئله این است که نماد آدم به عنوان طرف اول نماد دیگری به عنوان طرف ب. هرگاه که معمولاً متصل در نظر گرفته می‌شوند. داریم در واقع این طرف ب. هر طرف به اعمال قدرت می‌کند. این مسئله به خصوص درباره مسائل زنان خان اهمیت است. چرا که در کلی نظریه‌های پدرسالاری به خصوص در نظریه‌های فمینیستی وادیکال و همچنین نظریه‌های سکولار زنان متصل است. آنها در این نظریه‌ها در طول تاریخ متصل به شمار می‌آیند و صرفاً قربانیان ساختارهای قدرت هستند و این ساختارهای قدرتهای پدرسالار هم از طرف مردان شکل یافته و اعمال می‌شود. کارگزاری آن بر عهده مردان است. آنها در شکل‌گیری این ساختار نقش داشته و صرفاً متصل اند. به اصطلاح دچار انحصار هستند. به عبارت دیگر، گاه که فرضی به آنها داده شود، یک مقاومتی می‌کنند ولی این مقاومتها کور و شکننده است و به جایی ختم نمی‌شود. خوب به نظر می‌رسد این نظریه به خصوص با بحثهایی که امروزه مطرح می‌شود مثلاً در نظریه قدرت فوکو یا مثلاً نظریه‌های کنش تعاملی یا مثلاً نظریه‌های آنتونی گیدنز منتهی است. تعریف ساده این مسئله همان تعریف فوکو است که می‌گوید قدرت رابطه‌ای است یعنی در واقع اگر طرف ا وجود داشته باشد اما طرف ب وجود نداشته باشد هیچ وقت رابطه قدرت شکل نمی‌گیرد. بنابراین وجود طرف ب برای یک رابطه قدرت و یا ایجاد قدرت ضروری است.

نکته دوم در تعریف یادشده این که قدرت رابطه‌ای است یعنی قدرت عاملیت یک جانبه ندارد. در رابطه به وجود می‌آید. در واقع آن طور که

فوق تعریف می‌کند قدرت همه جایی است قدرت بین من و شما هم جریان دارد منتها قدرت از طرف من صرفاً بر شما اعمال نمی‌شود اگر چه به این صورت قدرت هم امکان پذیر است. آنچه در اینجا مورد بحث است دخالت افراد در ساختارهای قدرت است در این تجزیه و تحلیل رابطه دو سویه‌ای میان افراد و ساختارها و برعکس وجود دارد، بحث علیت و عاملیت قدرت یعنی عاملیت قدرت در یک جامعه از طرف سوزده مرد در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ موضوعیت زیادی داشت، اما تا حدود زیادی دارد این مباحث کنار گذاشته می‌شود بحث قدرت رابطه‌ای ما را به این سو می‌کشاند که زنان صرفاً قربانیان تاریخ نبودند بلکه به احتمال خیلی زیاد و در بسیاری موارد همان طور که خانم قندهاری خودشان هم اشاره کرده‌اند در شکل‌گیری و تداوم قدرت نقش به‌سزایی داشته‌اند مثالی بزخم، روابط مادرشوهر را در نظر بگیرید، بی‌گمان عروسهای جوان وقتی وارد بسیاری خانواده‌ها می‌شوند در ابتدا در معرض نامهری و خشونت قرار می‌گیرند و بعد در طی زمان یعنی وقتی از سمت جوانی به سمت کهولت می‌روند به قدرت دست می‌یابند، اینجا بحث جابه‌جایی در قدرت و جابه‌جایی در نقشها به وجود می‌آید، یعنی همان عروس جوانی که تا دیروز بر او اعمال قدرت می‌شد این بار بر جوان‌ترها اعم از زن و مرد اعمال قدرت و حتی خشونت می‌کند، به نظر می‌رسد که تبیین نظری بعضی از فمینیستهای ایرانی مانند پروین پایدار و هاله افشار می‌گوشد توضیح دهد که چرا این اتفاق می‌افتد آیا ما بی‌نهی کارگزاری زنان و بی‌نهی نقش آنها در شکل‌گیری و تداوم ساختارهای قدرت می‌توانیم چنین پدیده‌هایی را توضیح دهیم. به نظر می‌رسد پاسخ منفی باشد. بنابراین من فکر می‌کنم در کتاب و در تحلیل قدرت این نکته فراموش شده و مورد غفلت قرار گرفته است.

خطلهایی را به وجود آورده است. با نام هانا آرنت آشنا هستیم. بحث کلاسیک تمایز میان قدرت و خشونت را او مطرح کرده است. به نظر آرنت بین قدرت و خشونت اساساً یک تعارض برقرار است. جایی که قدرت باشد؛ خشونت نیست. و برعکس می‌خواهم مثالی بزنم کسی به خشونت فیزیکی روی می‌آورد که قدرت کاربرماتیک یا اقتاعی چندانی ندارد این مورد را آرنت تئوریزه می‌کند. آنجایی که خشونت در مورد زنان اعمال می‌شود نمی‌توانیم صحبت از قدرت کنیم. نه فقط درباره زنان بلکه درباره همه افراد تحت سلطه. و در عوض آنجایی که از قدرت صحبت می‌کنیم؛ دیگر خشونت در کار نیست. برای اینکه قدرت خاصیت اقتاعی دارد. قدرت قهرآمیز نیست. به تعبیر دیگر ما وقتی در ساختارهای قدرت واقع می‌شویم به کارهایی دست می‌زنیم که الزاماً از روی اجبار نیست بلکه از روی اقتناع است اتفاقاً ساختارهای قدرت را باید در اینجا جست و نه در جاهایی که خشونت و کشمکش جریان دارد. من فکر می‌کنم در کتاب این خلط صورت گرفته است؛ یعنی جاهایی که بحث خشونت مطرح بوده، آنجاها این دو عبارت با هم به کار رفته‌اند و به نظر می‌رسد که این نکته قابل تأمل باشد. می‌خواهم درباره آنچه گفتم مثالی از کتاب خانم قندهاری بزنم در صفحه ۲۲۷ که در مورد حجاب بحث کرده‌اند به خاطر حساسیت موضوع و به دلیل اینکه نشان دهم بحثها در این عبارت خلط شده این متن را انتخاب کردم. از اواسط صفحه می‌خوانم: «واقعیت این است که ماجرای کشف حجاب به زور انجام شد و مسبب آن رضاخان در بین دو طبقه مشخص مردم دو ذهنیت و الگوی خاص را ایجاد کرد. در بین طبقه خاص و شاید اندکی از مردم رضا شاه، مظهر پیشرفت زنان شد؛ اما در بین طبقات متوسط و پایین به عنوان یک عنصر بی‌دین و بی‌بندوبار معرفی شد. آنان به زور شدند برای جلوگیری از بی‌بند و باری، نوامیس خود را در خانه‌ها پنهان

صادقی: بحث قدرت رابطه‌ای ما را به این سو می‌کشاند که زنان صرفاً قربانیان تاریخ نبودند بلکه به احتمال خیلی زیاد و در بسیاری موارد همان طور که خانم قندهاری خودشان هم اشاره کرده‌اند در شکل‌گیری و تداوم قدرت نقش به‌سزایی داشته‌اند

ما وقتی در ساختارهای قدرت واقع می‌شویم به کارهایی دست می‌زنیم که الزاماً از روی اجبار نیست بلکه از روی اقتناع است اتفاقاً ساختارهای قدرت را باید در اینجا جست و نه در جاهایی که خشونت و کشمکش جریان دارد. من فکر می‌کنم در کتاب این خلط صورت گرفته است؛ یعنی جاهایی که بحث خشونت مطرح بوده، آنجاها این دو عبارت با هم به کار رفته‌اند

کنند» بحث من سر همین جمله است! در نتیجه کم کم جامعه دچار تضاد فرهنگی شد و این خود به سخت گیری بر زنان افزود و ارتباط آنان را به دلیل ناامنی اجتماعی با بیرون کاهش داد و در نتیجه زنان در خانه محبوس شدند. خوب به نظر می‌رسد این عبارت اینجا باید گویا باشد. به نظر خانم قندهاری زنان در خانه محبوس شدند؛ اما اگر برگردیم به تجارب بعضی از خودمان یا تجارب بعضی از مادر بزرگهایمان، اینجا سخن محبوس شدن در میان نبود بلکه بحث محبوس کردن خود مطرح بوده است. زنها خودشان می‌خواستند در خانه محبوس شوند. یعنی صرفاً این نبوده که مردها بیایند اینها را پنهان کنند. آنها خودشان آنقدر مذهبی بودند که حاضر نمی‌شدند بایشان را از خانه بیرون بگذارند. حتی برای مسجد رفتن مشکل پیدا می‌کردند و می‌گفتند ما حاضر نیستیم با این شکل و شمایل بیرون برویم و تا آنجا که من به یاد دارم اصلاً هیچ گونه خشونت و اجباری در کار نبود که مثلاً شما باید در خانه بنشینید. این یک بحث خود خواسته بود وقتی که کشف حجاب اجباری شد، زنها به دو گروه تقسیم شدند، یک گروه از آن استقبال کردند و یک گروه موضع گرفتند و اتفاقاً تظاهرات کردند، کشف حجاب نشان می‌دهد که اساساً دو گونه رویکرد وجود دارد. صرفاً رویکرد اجباری نیست. رویکرد اقتاعی هم در کار بود. حال برای اینکه بحث را جمع کنم فقط اشاره کنم که یک نوع این همانی بین خشونت و قدرت را هم می‌بینم که می‌تواند مورد بازبینی و تجدید نظر قرار بگیرد.

مهاجری: حرفهای خانم صادقی جالب بود. پیش از نقد کار خانم

فقط در چهارچوب خانواده محدود نیست و شبکه قدرتی که آنها را دربرمی‌گیرد از این قلمرو فراتر می‌رود. یا بحث طبقات هست و انواع فکرها، قدرت خانواده، قدرت حکومت مرکزی و... متنها برعکس خانم صادقی فکر می‌کنم نظریه قدرت فوکو مناسب تحلیل جنسیتی نیست. چون در اینجا امنیت مقاومت در برابر روابط قدرت نادیده گرفته می‌شود. به این معنی که فوکو عضوی از گروه استعمارگران است. او نمی‌تواند عضوی از گروه استعمار شده‌ها باشد پس کم و بیش همه را از بالا نگاه می‌کند و در ضمن وقتی می‌گوید شبکه، یعنی سلطه مطلق وجود ندارد. در این تصویر از شبکه قدرت همه مساوی هستند و از اینجا همدستی برای قدرت مطرح است و نه سلطه سیستماتیک. آیا براساس این دیدگاه روابط مساوی در خانواده، می‌تواند در حالت فعلی‌اش اصلاً برقرار باشد؟ در اینجا گروه استعمار شده‌ها نقشی برابر با استعمارگران دارند! اما درباره حجاب باید بگویم آیا متوجه این قضیه هستید که حجاب آن موقع با امروز بسیار فرق داشته است و جامعه بسیار متفاوت از حال بوده، ناامنی بسیار بوده است. ایزادی که من به خانم قندهاری داشتم این بود که چرا نوشیدنی مجبور بودند یا شدند برای اینکه در آن شرایط حتی پسر بچه و یا زن با یک چادر و یا روبند در خیابان امنیت نداشتند. یعنی اگر به خیابان می‌آمدند باید شل می‌زدند و ادای پیرزن‌ها را درمی‌آوردند که مبادا در دیده شوند. شاید تهران مخوف مقداری این واقعیت تاریخی را دراماتیزه کند، اما واقعیت را از خلال آن می‌توان دریافت، واقعیت تاریخی را که اگر کسی کاری به زنها نداشت چه لزومی داشت آنها

قندهاری اول می‌خواهم در مورد سخنان خانم صادقی نظرم را بگویم. یکی آنجایی بود که خانم صادقی از فوکو صحبت کردند، و دیگر آنجایی که بحث حجاب را مطرح کردند. متنها اول بگویم که خانم قندهاری بحث را در چهارچوب خانواده انجام داده‌اند. یعنی در کتاب فقط قدرت در خانواده مطرح است فقط زن و شوهر یعنی برای خود من این سؤال بود که دخترها چه می‌شوند. این سرچشمه‌های قدرت از کجا می‌آیند یعنی فقط با زنها شوهردار صحبت کرده‌اند. بنابراین به نظر من بحث در چهارچوبی قرار گرفته که بحث قدرت خانم صادقی به نقد آن مسطوف شد. یعنی شبکه قدرت فراموش شده است. مسئله زنان صرفاً مربوط به خانواده نیست. بنابراین موضوع زنها



کمالی:

خانم قندهاری از رسانه‌ها هم با قدری چشم پوشی گذشتند در حالی که در درک مسئله تأثیر مدرنیته بر جامعه اهمیت بسیاری داشت. چون آنچه به عنوان یک عامل برای ورود ارزشها، سبکها، روشهای جدید درک و فهم زندگی می‌تواند مطرح باشد رسانه‌ها است که دیگر احتیاجی به روابط بیرونی فرد ندارند و شخص می‌تواند مثلاً در منزوی‌ترین قسمت کرد زمین نشست باشد و با یک خط اینترنت و یا یک رادیو و یا یک تلفن که قطعاً در اختیار آنها بوده، ارتباط بسیار جدی با دنیای خودش داشته باشد و محدوده خودش را فراتر از ساختمانی که در آن زندگی می‌کند یا افرادی که تعامل مستقیم با آنها دارد؛ قرار دهد

که ایشان در تحلیل این قضیه مطرح کرده و آن را به عنوان یکی از دلایل اصلی از داشتن یا نداشتن قدرت آورده است؛ اصلاً با نسبت دادن قدرت به رسانه‌ها توجه به اینکه واقعیات مزبور متعلق به یک دوره زمانی و مکانی است، تقریباً مسئله تصمیم گیری آزادی و انحصار آن به رسانه‌ها نداشته است. صاحب فرزند شدن امری طبیعی و خارج از تصور می‌شده است، خیلی سخت است که این موضوع پیش با مسئله داشتن فرزند که امروز ابزارهای آن وجود دارد و در عین حال فشارهای اقتصادی و هم بر خانواده وارد می‌شود مقایسه کنیم. مسئله معنی گذشته را ندارد، فرزند در گذشته معنای بسیار و هیچ هزینه‌ای برای خانواده نداشت و اگر گفتند بیچارگی عوض بازده فراوانی داشت. در حالی که امروز به این مسئله انتخاب فرزند حتی برای مردان هم امری دشوار محسوب می‌شود. به نظر من ایشان بر طرف مقابل مطالبی را بدون توجه به قاعده زمانی کنار هم گذاشته از جمله دیگر مسائلی که ایشان به عنوان عنوان ندریده مثلاً داشتن پس انداز و پشتوانه مالی است. من هیچ ندیدم که ایشان به داشتن اضافه درآمد اشاره کنند ولی درآمد اشاره کردند ولی داشتن درآمد هم می‌تواند درآمد بخشی از این درآمد تبدیل به پس انداز و پشتوانه مالی خود به خود اگر هم کم باشد قدرت بیشتری را برای آزادی می‌آورد آزادی عمل بیشتری را به او می‌بخشد و او می‌تواند درباره زندگی حال و گذشته خود تصمیم گیری کند. این نکته بسیار مهم غفلت کردند که بیشتر هم در مورد خرید معنی و صدق داشته باشد. نکته دیگر اینکه اگر ما نظریه واحد را برای تحلیل جامعه

بوده است. اما چندان هم به این قضیه پایبند نماندند. چون جامعه مورد بررسی ایشان جامعه خاص و یک مقدار دور افتاده از شهر است، نقش مدرنیسم چندان هم در این قضیه روشن نیست؛ آن طور که در انتها به آن ارجاع داده‌اند. به خصوص جایی که می‌خواهند تحلیل کنند توضیح می‌دهند که روابط آنها بسیار محدود بوده است. و جایی می‌گویند این ارتباطات به دلیل محدودیت اصلاً اهمیت ندارد به نظر من این ارتباطات به این صورت ناقص نظر اصلی ایشان است. چون در نسل اول ایشان یعنی جامعه‌ای که بیش از پنج دهه قبل، صورت غالب روابط خانوادگی را نشان می‌دهد که این نوع ارتباطات یک واقعیت عام نبود و این مسئله‌ای مربوط به نسل جدیدتر ایشان است. همچنین خانم قندهاری از رسانه‌ها هم با قدری چشم پوشی گذاشتند در حالی که در ترک مسئله تأثیر معزیت بر جامعه اهمیت بسیاری داشت. چون آنچه به عنوان یک عامل برای ورود ارزشها، سبکها، روشهای جدید ترک و فهم زندگی می‌تواند مطرح باشد رسانه‌ها است که دیگر اجتماعی به روابط بیرونی فرود ندارند و شخص می‌تواند مثلاً در منروی‌ترین قسمت کره زمین نشسته باشد و با یک خط اینترنت و یا یک رادیو و یا یک تلفن که قطعاً در اختیار آنها بوده، ارتباط بسیار جلدی با دنیای خودش داشته باشد و محدود خود را فراتر از ساختمانی که در آن زندگی می‌کند یا افرادی که تعامل مستقیم با آنها دارد؛ قرار دهد. به نظر من ایشان این قضیه را هم بیشتر باید واکاوی می‌کردند. خصوصاً نقش این قضیه در نسلها و تفاوتی که در نسلهای مختلف ایجاد می‌کرد به نظرم بسیار مهم بود. نکته دیگری که به نظرم بسیار مهم است درباره مسئله ارتباطات، روابطی است که این زنان با کودکان و شوهران خود داشتند؛ اگر با رویکرد مدرنیسم نگاه کنیم؛ حتی می‌شود کودکان را به عنوان یک عامل و کارگزار مدرنیسم تلقی کرد حتی اگر این مادران ارتباط خاصی

هم با دنیای بیرون نداشته باشند، اما کودکان به خارج از این محدوده می‌روند. خصوصاً روابط نسل دوم و سوم. این بچه‌ها به هر حال می‌توانند ارزشهای جدیدی را به این خانواده‌ها منتقل کنند چیزهای جدیدی را برای خانواده و زنان به ارمغان بیاورند. و آن طور نیست که به صورت سنتی سنتی دیده می‌شد که پدر و مادر فقط ارزشها را به فرزندان شان انتقال می‌دهند. امروزه به اصطلاح شبکه‌های ارتباطات وجود دارد که بچه‌ها می‌توانند عرضه کننده ارزشهای نو باشند. تئوری گیدنز هم از این نظر بسیار مهم است که کم و بیش از کنارش گذاشته‌اند. درباره مردان هم همین طور است. تصویری که کار ایشان ارائه می‌دهد؛ تصویر مردانی دیوانسا و اهریمن صفت است که کاری جز اعمال خشونت بر خانواده‌هایشان نداشتند و تغییرات واقعی مردان از دید مؤلف در این کتاب نادیده می‌ماند. هیچ جا نمی‌بینم که اشاره‌ای شود به مردان خانواده، شغلشان، تحصیلاتشان، شبکه تعاملات اجتماعی که دارند. وقتی شبکه تعاملات اجتماعی در مردان تغییر می‌کند، نگاهشان به زن و خانواده هم می‌تواند تغییر کند. پس این عامل در کجا دیده می‌شود. نهایتاً یک نکته اضافه می‌کنم. گرچه رویکرد کتاب یک رویکرد فمینیستی است و می‌خواهد زن ستم دیده را به اربکه قدرت نزدیک کند؛ وقتی به معرفی قدرت در کار ایشان نگاه می‌کنیم، که از نظر فمینیستها حداقل فمینیستهای رادیکال اینها جزء تحمیلاتی است که بر زنها شده، برایشان اسطوره سازی شده است. مدیریت آنها در خرج خانواده و نقشهای تربیتی در تعریف لحاظ شده است. به نظرم مدیریت خرج خانه حداقل در جامعه امروزی ما چندان نمی‌تواند نشانه قدرت محسوب شود. شاید هم واگذاری آگاهانه و ارادی از طرف مردان برای راحتی و آزادی عمل بیشتر خودشان نسبت به زنان بوده است. طبعاً آزادی عمل بیشتری هم دارند. به هر حال ایشان به مدیریت حلقه به

کمالی: تصویری که کار ایشان ارائه می‌دهد؛ تصویر مردانی دیوانسا و اهریمن صفت است که کاری جز اعمال خشونت بر خانواده‌هایشان نداشتند و تغییرات واقعی مردان از دید مؤلف در این کتاب نادیده می‌ماند. هیچ جا نمی‌بینم که اشاره‌ای شود به مردان خانواده، شغلشان، تحصیلاتشان، شبکه تعاملات اجتماعی که دارند. وقتی شبکه تعاملات اجتماعی در مردان تغییر می‌کند، نگاهشان به زن و خانواده هم می‌تواند تغییر کند. پس این عامل در کجا دیده می‌شود

حسن‌زاده: ما قبلاً ثبت فضای فولکلوریک را داشتیم به صورت متن مثلاً قصه‌ها، اما فضاهای مدرن در ایران ثبت اتنوگرافیک نشده‌اند. خانم قندهاری وارد یک فضای مدرن شده و آن فضا را به کمک کار میدانی به صورت متن ثبت کرده است

عنوان یک امتیاز برای قدرت نگاه کردند. اما اگر از این نقطه نظر، یعنی فمینیسم، به این قضیه نگاه کنیم مدیریت خانه قدرتی هم برای زنان به ارمغان نخواهد آورد و حتی آنها را بیشتر پاییند می‌کند.

حسن زاده: مردم‌شناسی فمینیستی متأثر از آرای زنان فرهنگ و اندیشه پژوهی چون سیمون دوبوار، مارگارت میله السی کلوز پارسونز و بندیکت بوده است و به طور روشنی با چاب و کتاب زن، فرهنگ و جامعه (woman, culture and society) و به سوی انسان‌شناسی زنان (toward a anthropology of women) اعلام وجود کرد. در ایران هم علاوه بر اندیشه و فرهنگ پژوهانی چون دکتر طلال ستاری، کتابیون مزدپور و ... به طور اخص می‌باید از چندتن نام برد: شهلا حائری، سهیلا شهنشاهی، امیلیا نرسیسیانس و ... که کتابهایی در این زمینه منتشر ساخته‌اند و کار خانم پردیس قندهاری را هم در این چارچوب باید ارزیابی کرد. فقط به دو نکته اشاره می‌کنم چون یک نقد مفصلی روی کتاب نوشته‌ام که در نامه پژوهشگاه چاب می‌شود. به نظرم موضوع بسیار مهمی که در کتاب زن و قدرت دیده می‌شود: گرامر روایت در آن است. یعنی روش کتاب زن و قدرت و چهارچوبی که برای جامعه مورد بحث، خود انتخاب می‌کند ثبت مونوگرافیک یک فضای مدرن است؛ به گونه‌ای که آن را تبدیل به یک متن می‌کند و بعد به خوانش آن می‌پردازد و نظر به ارتباطی که بین روایت و قدرت وجود دارد به نظر من موضوع از چند لحاظ قابل تأمل است، یکی خود گرامر روایتی که خانم قندهاری انتخاب می‌کند برای تحلیل متن که از ترتیب موضوعی و خطوط گفت‌وگو هم قابل دریافت و تکیه است و دیگر خود گرامر روایت مخبرانی (informations) که ایشان به آنها رجوع کرده‌اند، یعنی ترتیب موضوعی و نظام نشانه‌ای و گفتمانی که فرد برای بیان داستان زندگی خود به کار می‌برد. کتاب در پارادایم

مهاجر: برعکس خانم صادقی فکر می‌کنم نظریه قدرت فوکو مناسب تحلیل جنسیتی نیست. چون در آنجا اهمیت مقاومت در برابر روابط قدرت نادیده گرفته می‌شود به این معنی که فوکو عضوی از گروه استعمارگران است. او نمی‌تواند عضوی از گروه استعمار شده‌ها باشد.

پس کم و بیش همه را از بالا نگاه می‌کند و در ضمن وقتی می‌گوید شبکه، یعنی سلطه مطلق وجود ندارد، در این تصویر از شبکه قدرت همه مساوی هستند! و از اینجا هم‌دستی برای قدرت مطرح است و نه سلطه سیستماتیک

فمینیسم قرار دارد چرا که به مخبران زن برای ثبت واقعیت رجوع می‌کند و به تمبیر دیگر واقعیت مورد کاوش یک واقعیت زنانه است، واقعیتی که رنج و تبعیض علیه زنان را یادآور می‌شود. از طرف دیگر با توجه به روشن کتاب در قالب انسان‌شناسی فمینیستی قرار می‌گیرد و کتاب بین دو نظام نظری گردش یا چرخش است سوی انسان‌شناسی فمینیستی و گونه متکامل‌تر آن، انسان‌شناسی جنسیت و در عین حال من روش‌شناسی مبتنی بر گفت‌وگو و کار میدانی (field work) را هر کتاب بسیار پسندیدیم کتابی هست به عنوان انسان‌شناسی غذا و بدن (anthropology of body and food)، این کتاب به ثبت روابط قدرت در میان جامعه زنان فلورانس در ایتالیا می‌پردازد و بسیار شبیه کار خانم قندهاری است و به نظر من از این حیث استفاده هم‌زمان از یک روش مشاهده می‌شود. ما می‌پیتیم که دو انسان‌شناس گونه واحدی از یک روش‌شناسی را انتخاب کردند و تفاوتی هم البته دارند کتاب مورد اشاره درباره مورد جامعه زنان فلورانس بیشتر به جنسیت نزدیک است؛ در صورتی که کار خانم قندهاری گاه به آن بنیادگرایی تفسیری نزدیک می‌شود که امیدوارم این کلمه منصفانه باشد و اگر منصفانه هم نباشد، مرا ببخشند! یعنی کتاب به مخبران مرد کاملاً بی‌توجه است. آیا نمی‌شد در کنار مخبران زن به دنبال مخبران مرد هم رفت و با آنها گفت‌وگو کرد؛ تا حداقل به کمک روشهایی مثل نشانه‌شناسی متن روایتگری خانمها با یک نگاه دقیق‌تر مرور شود. البته در تحلیل نام‌گذاری فرزندان و یا روابط زناشویی ساختارشناسی قوی را مشاهده می‌کنیم. ولی به نظر من می‌توانست شکل کامل‌تری بیابد و حتی به یک بررسی ریخت‌شناسی و نشانه‌شناسی متنها برای تبدیل شود. در عین حال به گمان من این کتاب شاید به انسان‌شناسی آگاهی (cognitive anthropology) و انسان‌شناسی تفسیری (interpretive anthropology) نزدیک می‌شود؛ بی‌آنکه از ادبیات غنی آنها توشه‌ای بگیرد. و به هر حال اینجا آگاهی زنانه مورد بحث است که با نزدیک شدن به شاخه انسان‌شناسی آگاهی و انسان‌شناسی تفسیری می‌توانست تحلیل دقیق‌تری از متن ارائه دهد. البته در همین جا است که در گونه‌شناسی این پژوهش آن را در قالب مردم‌شناسی فمینیستی قرار می‌دهیم، یعنی کوشش در انتقال صدای گروه خاموش و این مانیفست مردم‌شناسی چون مارگارت مید و روت بندیکت و السی کلوز پارسونز است. البته توجه داشته باشید که کتاب گامهایی به سوی انسان‌شناسی زنان است و این بسیار مهم است. ما ادبیات غنی‌ای در این باره نداریم.

دوم ثبت مونوگرافیک فضای مدرن است. ما قبلاً ثبت فضای فولکلوریک را داشتیم به صورت متن مثلاً قصه‌ها، اما فضاهای مدرن در ایران ثبت اتنوگرافیک نشده‌اند. خانم قندهاری وارد یک فضای مدرن شده و آن فضا را به کمک کار میدانی به صورت متن ثبت کرده است. واکنش روشنگرانه کتاب هم بسیار مهم است چون به هر حال به

فکر می‌کنم. مطالب دیگر در مورد نظریاتی که من به کار بردم، من نمی‌دانم چرا بخش نظری کتاب مقابله حذف شده است؟ یعنی در کار اولیه من بوده، بعد حذف شده و سپس در نتیجه‌گیری آمده است!

حسن زاده: پس شما از ویراستار کتاب انتقاد دارید؛ که خود من هستم.

قندهاری: بله، ترتیب کتاب به هم خورده یعنی من از بازت آوردم و از بازسوزی، اینها در نتیجه‌گیری آمده‌اند اما در چهارچوب نظریه کتاب در مقدمه آن حذف شده‌اند.

اما همه اینها گرایشهای جامعه‌شناسی دارند تا مردم شناسی، من این را قبول می‌کنم. اما اینکه نقش رسانه‌ها مورد توجه قرار گرفته، قبول ندارم. چون یکی از چیزهایی که بسیار در میان این نسل‌ها از این سخن رفت، رادیو، تلویزیون و... بود و نشان دادم که وقتی اینها سواد دار می‌شوند دقیقاً روابط قدرت‌شان تغییر می‌کند و این برایشان بسیار خیلی جالب بود حتی از روزنامه‌خوانی زنها سخن رفته است. ولی در نتیجه اینکه نقش کودکان را ندیدیم من این را در حوزه تربیتی به نوعی مطالعه، مثلاً می‌پرسیدم تربیت فرزند با چه کسی است جواب می‌دادند با مادر و دوباره سؤال می‌کردم که چه آموزه‌هایی را به فرزندانتان منتقل می‌کنید می‌خواستیم ببینم آیا به باز تولید مناسبات قبل می‌پردازند و یا نه چیز جدیدی را شکل می‌دهند. درباره شغل مردان بسیار کم پرسیدم و به صورت بسیار دقیق رویشان کار نکردم. یعنی در جامعه‌ای که من کار می‌کردم، ورود به فضاهای مردانه چندان آسان نبود. حالا شاید چون پخته‌تر شده‌ام بتوانم ولی آن موقع نمی‌توانستم. در مورد صحبت‌های خانم صادقی و خانم مهاجر در مورد تعریف فوکو از قدرت، من به نظر می‌آورم او گرفته، اما سعی کردم در آن با توجه به جامعه مورد تحقیق تأملی بدهم. و به این دلیل برای قدرت مجموعه مفاهیمی را در نظر گرفتم. در حالت شبکه‌مانندی را در نظام نظری خود شکل دادم. اما در خصوص خاصیت اقتضای قدرت و اینکه جایی که قدرت است، خشونت نیست و جایی که خشونت است، قدرت نیست. حقیقتش این است که برای من حرف تازه‌ای است و من در حال حاضر دفاعی برای آن ندارم.

حسن زاده: پس شما از ویراستار کتاب انتقاد دارید؛ که خود من هستم.

قندهاری: بله، ترتیب کتاب به هم خورده یعنی من از بازت آوردم و از بازسوزی، اینها در نتیجه‌گیری آمده‌اند اما در چهارچوب نظریه کتاب در مقدمه آن حذف شده‌اند.

اما همه اینها گرایشهای جامعه‌شناسی دارند تا مردم شناسی، من این را قبول می‌کنم. اما اینکه نقش رسانه‌ها مورد توجه قرار گرفته، قبول ندارم. چون یکی از چیزهایی که بسیار در میان این نسل‌ها از این سخن رفت، رادیو، تلویزیون و... بود و نشان دادم که وقتی اینها سواد دار می‌شوند دقیقاً روابط قدرت‌شان تغییر می‌کند و این برایشان بسیار خیلی جالب بود حتی از روزنامه‌خوانی زنها سخن رفته است. ولی در نتیجه اینکه نقش کودکان را ندیدیم من این را در حوزه تربیتی به نوعی مطالعه، مثلاً می‌پرسیدم تربیت فرزند با چه کسی است جواب می‌دادند با مادر و دوباره سؤال می‌کردم که چه آموزه‌هایی را به فرزندانتان منتقل می‌کنید می‌خواستیم ببینم آیا به باز تولید مناسبات قبل می‌پردازند و یا نه چیز جدیدی را شکل می‌دهند. درباره شغل مردان بسیار کم پرسیدم و به صورت بسیار دقیق رویشان کار نکردم. یعنی در جامعه‌ای که من کار می‌کردم، ورود به فضاهای مردانه چندان آسان نبود. حالا شاید چون پخته‌تر شده‌ام بتوانم ولی آن موقع نمی‌توانستم. در مورد صحبت‌های خانم صادقی و خانم مهاجر در مورد تعریف فوکو از قدرت، من به نظر می‌آورم او گرفته، اما سعی کردم در آن با توجه به جامعه مورد تحقیق تأملی بدهم. و به این دلیل برای قدرت مجموعه مفاهیمی را در نظر گرفتم. در حالت شبکه‌مانندی را در نظام نظری خود شکل دادم. اما در خصوص خاصیت اقتضای قدرت و اینکه جایی که قدرت است، خشونت نیست و جایی که خشونت است، قدرت نیست. حقیقتش این است که برای من حرف تازه‌ای است و من در حال حاضر دفاعی برای آن ندارم.

صادقی: در مورد نقش زنان در تلاطم ساختارهای قدرت پرسیدم. یعنی به نظرم رسید شما زنها را بسیار منتقل دیدید که تنها اتصال خشونت روی آنها صورت می‌گیرد و بعضاً مقاومت‌های پراکنده‌ای می‌شود و در واقع انتقاد اصلی من هم همین است.

مهاجر: سوآلی از خانم قندهاری داشتم در بحث شما چیزی که وجود ندارد نظریه‌های جانسنی است یعنی مثلاً در این خانواده‌ها اگر مرد خانواده می‌مرد چه اتفاقی می‌افتاد، یعنی زن در چه ساختار قدرتی واقع می‌شد؛ یعنی بحث قدرت جانسنی را هم داشتید؟ آیا آن را هم آقای حسن زاده حذف کرده‌اند!

قندهاری: نه نه این قسمت جزء حذفیات نیست.

حسن زاده: در مورد حذفیات در ویرایش کتاب خانم قندهاری

فکر می‌کنم. مطالب دیگر در مورد نظریاتی که من به کار بردم، من نمی‌دانم چرا بخش نظری کتاب مقابله حذف شده است؟ یعنی در کار اولیه من بوده، بعد حذف شده و سپس در نتیجه‌گیری آمده است!

حسن زاده: پس شما از ویراستار کتاب انتقاد دارید؛ که خود من هستم.

قندهاری: بله، ترتیب کتاب به هم خورده یعنی من از بازت آوردم و از بازسوزی، اینها در نتیجه‌گیری آمده‌اند اما در چهارچوب نظریه کتاب در مقدمه آن حذف شده‌اند.

اما همه اینها گرایشهای جامعه‌شناسی دارند تا مردم شناسی، من این را قبول می‌کنم. اما اینکه نقش رسانه‌ها مورد توجه قرار گرفته، قبول ندارم. چون یکی از چیزهایی که بسیار در میان این نسل‌ها از این سخن رفت، رادیو، تلویزیون و... بود و نشان دادم که وقتی اینها سواد دار می‌شوند دقیقاً روابط قدرت‌شان تغییر می‌کند و این برایشان بسیار خیلی جالب بود حتی از روزنامه‌خوانی زنها سخن رفته است. ولی در نتیجه اینکه نقش کودکان را ندیدیم من این را در حوزه تربیتی به نوعی مطالعه، مثلاً می‌پرسیدم تربیت فرزند با چه کسی است جواب می‌دادند با مادر و دوباره سؤال می‌کردم که چه آموزه‌هایی را به فرزندانتان منتقل می‌کنید می‌خواستیم ببینم آیا به باز تولید مناسبات قبل می‌پردازند و یا نه چیز جدیدی را شکل می‌دهند. درباره شغل مردان بسیار کم پرسیدم و به صورت بسیار دقیق رویشان کار نکردم. یعنی در جامعه‌ای که من کار می‌کردم، ورود به فضاهای مردانه چندان آسان نبود. حالا شاید چون پخته‌تر شده‌ام بتوانم ولی آن موقع نمی‌توانستم. در مورد صحبت‌های خانم صادقی و خانم مهاجر در مورد تعریف فوکو از قدرت، من به نظر می‌آورم او گرفته، اما سعی کردم در آن با توجه به جامعه مورد تحقیق تأملی بدهم. و به این دلیل برای قدرت مجموعه مفاهیمی را در نظر گرفتم. در حالت شبکه‌مانندی را در نظام نظری خود شکل دادم. اما در خصوص خاصیت اقتضای قدرت و اینکه جایی که قدرت است، خشونت نیست و جایی که خشونت است، قدرت نیست. حقیقتش این است که برای من حرف تازه‌ای است و من در حال حاضر دفاعی برای آن ندارم.

صادقی: در مورد نقش زنان در تلاطم ساختارهای قدرت پرسیدم. یعنی به نظرم رسید شما زنها را بسیار منتقل دیدید که تنها اتصال خشونت روی آنها صورت می‌گیرد و بعضاً مقاومت‌های پراکنده‌ای می‌شود و در واقع انتقاد اصلی من هم همین است.

مهاجر: سوآلی از خانم قندهاری داشتم در بحث شما چیزی که وجود ندارد نظریه‌های جانسنی است یعنی مثلاً در این خانواده‌ها اگر مرد خانواده می‌مرد چه اتفاقی می‌افتاد، یعنی زن در چه ساختار قدرتی واقع می‌شد؛ یعنی بحث قدرت جانسنی را هم داشتید؟ آیا آن را هم آقای حسن زاده حذف کرده‌اند!

زنان هیچ نقشی نداشته‌اند؛ در حالی که بعد از نقدهای پسا ساختگرایانه این امر شکل گرفت که آنهایی که تا امروز تصور می‌شد قربانیان منمعل ساختارها و یا عوامل قدرت هستند، به هیچ وجه صحیح نیست و حتی بعضاً خودشان در شکل‌گیری آن ساختارهای قدرت نقش داشتند و در واقع تا به امروز با ذهنیت‌شان و با کارگذاری‌شان در تداوم آن ساختارهای قدرت ابقای نقش کرده‌اند.

اقبال‌زاده: من هم با حرفهای شما موافق هستم اما بالاخره قدرت مرکزی دارد یا ندارد. ببینید همین که شما می‌فرمایید زنها در باز تولید قدرت، نقش دارند؛ سوالاتی به همراه دارد اگر زنها چگونه به قدرت می‌رسند را خوانده باشید آنجا نویسنده می‌گوید تاجر مردی است که لباس زنانه پوشیده است. من برمی‌گردم به حرفهای آقای حسن‌زاده که معجزون بودن یا مرد بودن لزوماً نقشی در جهت‌گیری دارد. من نقد ادبیات کودک می‌کنم داستانی ترجمه شده و دو ترجمه از آن در بازار کتاب هست؛ یکی مزرعه قلعه سفید است و دیگری خانواده تلورها این کتاب داستان سه نسل است که کنار هم قرار گرفته‌اند؛ ولی روابط می‌خواهد باز تولید شود. نسل جدید که حامل مدرنیته است در مقابل آن می‌ایستد جالب است که دقیقاً مادر هم سلطه مردانه را اعمال می‌کند؛ یعنی مسئله زن و مرد بودن نیست. مسئله‌ای که می‌خواستیم به آن برسیم این است که بالاخره یک فرهنگی یا مرکزیت مرد سالارانه وجود دارد، نه اینکه مرد آزاده کند آیا ساختار تعیین می‌کند من منظورم تعامل و تأثیر متقابل نیست. من نمی‌کنم که ساختار قدرت، مرکزی دارد حالا از نظر من مرکزیت سیاسی مهم‌ترین محور است، یعنی در بازتولید

کمالی: تعریف قدرت به آن صورتی که ایشان در کار خود آورده‌اند در زندگی گذشته افراد مورد مطالعه معنی نداشته است؛ به عنوان نمونه مسئله تعداد فرزندان و تصمیم‌گیری برای داشتن فرزند را ذکر می‌کنم. به نظر من آن تعبیری که ایشان در تحلیل این قضیه مطرح کرده و آن را به عنوان یک نمونه از داشتن یا نداشتن قدرت آورده است؛ اصلاً با واقعیت صدق نمی‌کند. با توجه به اینکه واقعیات مزبور متعلق به یک دوره زمانی بسیار دور است، تقریباً مسئله تصمیم‌گیری ارادی و آگاهانه در آن دوره اصلاً وجود نداشته است. صاحب فرزند شدن امری طبیعی و خارج از اراده انسانی تصور می‌شده است

اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن مرکزیت قدرت پنهان و پنهانی وجود دارد. و این مرکزیت، مرکزیت سیاسی است که روابط و این مجموعه روابط را باز تولید می‌کند و در خانواده هم اعمال می‌شود. همان‌طور که خود فوکو می‌گوید حتی روابط شما را در اتاق خواب هم قدرت تعیین می‌کند. حال این کدام قدرت است؟

صادقی: قضیه‌ای که شما می‌فرمایید تعیین کنندگی یا چه کسی است، به نظر می‌رسد که همان قضیه مرغ و تخم مرغ است. من فکر می‌کنم که اصلاً نباید قضیه را این طوری دید. به هر حال مجموعه ساختارهای قدرت و کارگزاران وجود دارند دید. من قضیه را این گونه می‌بینم و لزومی ندارد هیچ اولویتی برای یکی از آنها قائل شویم آنها اثر متقابل بر هم ندارند.

مهاجر: من کاملاً با دیدگاه آقای اقبال زاده موافق هستم. فقط می‌خواستم اضافه کنم که بحث قدرت فوکو نمی‌تواند به حل مشکل زنان کمکی کند؛ چه زمانی که قدرت دارند و چه زمانی که قدرت ندارند. در نهایت در جامعه من به وضع آدمهای عادی مثل خودم فکر می‌کنم که به جامعه خانم صادقی که به کارگزاران و نمایندگان قدرت تقسیم می‌شود، متعلق نیستند. به هر حال مطمئن هستیم با نظریه فوکو و با بحث قدرت و مقاومت ما نمی‌توانیم مشکل زنان را در ایران حل کنیم.

صادقی: البته دو سه کتاب به دیدگاه‌هایی که یا علیه فوکو و یا در واقع فمینیسم اختصاص دارند. و در دنیا این دوستی وجود ندارد در بین فمینیست‌هایی که امروزه حال خود را به پسا ساختگرایان منتسب می‌دانند البته بعضی از آنها مثل سوزان هگمن به شدت از موضع فوکو دفاع می‌کنند و معتقدند که اتفاقاً فوکو راه کارهایی دارد که می‌تواند به نظریه‌های فمینیستی تجدید حیات بخشد و بعضیها هم معتقدند فوکو نمی‌تواند این نوع تغییرات یا تضمینات را برای آزادی زنان داشته باشد. ولی من فکر می‌کنم هر پاسخی به این مسئله، به نگاه خودمان نسبت به فمینیسم برمی‌گردد اینکه ما از فمینیسم چه می‌خواهیم. طبیعتاً است آدمی مثل من که از فعالیت فمینیستی دوری می‌کند و ترجیح می‌دهد که ساختارها را بیشتر به لحاظ آن چیزی که به نظر پنهان می‌آید نگاه کند یا اینکه عمیق‌تر شود و طبیعتاً بیشتر می‌تواند با فوکو کنار بیاید تا زمانی که شما به این رویه معتقد نباشید.

قندهاری: در پایان باید بگویم حقیقتش یکی از موضوعاتی که خیلی برایم جالب بود این بود که کجا می‌توانیم نقش زنها را پررنگ ببینیم. در تصمیم‌گیریها و حال در مقدمه کتاب هم گفتم و به زبان ساده اینجا تکرار می‌کنم. می‌خواستیم ببینیم خانواده‌هایی که به آنها می‌گوییم مدرن‌تر چگونه تصمیم می‌گیرند و نظام تغییر و تحول آنها در حوزه‌هایی از این قبیل چگونه است به اصطلاح وارد کار که شنیدیم در خانواده سنتی هم می‌توان مجموعه‌ای تغییرات از بعد گذر زمان دید؛ شناخت تحول خانواده در عبور از دوره معاصر برایم بسیار مهم بود.